

و بجای آمدن فرشتگان همیشه قومی از ملائکه نزول میکنند از آسمان و فوی دیگر معبودان که نوح کرده شود  
و روایت میکنند در رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که گفت زود باشد که دفن کرده شود گوشت پاره نمرد  
ازین خراسان زیارت نکند و راجع اند و بگویند و در ما نهد مگر آنکه کشاوی در او راجع معالی و در گناه کاری  
بیاورد حق سبحانی که مال این آجر و آنکه در زیارت اهل بیت اطهار بسیار نقل کرده اند و در زیارت  
ترتیب مبارکه که خلاص آنجا طلب شفا نمایند و شفا یابد و از بعضی بزرگانی خوارزم آورده اند که بعلت  
گرفتار شده بودند بر زور و زور وی دعا کردند و سجدان او را شفا بخشید پس عاقلان با آنکه قریب به هزار تن  
بر وی فرج شد و در روایتی وی در غنی آنکه گفته اند که هر چه بگویم از آنم که تمام ایامم به شکر الله زیاده تمام است  
تواریخ بکلیه آنم که قیسیم قدر وقوع الاستقامت به قیر از اول الو فو و غیره به رحمت و محبت عنبر تمام به آنکه  
موجوده اعیانها به ان من عبودیت است با تمام به و از بعضی کبار اهل بیت رضوان الله علیهم هم آورده  
آورده های خود میگفت اللهم العین الرزقه فانیم یهوننا و از امام زین العابدین رضی الله عنه آمده که گفت یک  
ترین دلیل که تبه ای غضب الهی عز اسمه نزدیک باشد وقتی است که غضب میکند و هم از کلام امام زین العابدین  
است که العافیة تلک غنی و هم از کلام اوست قنولک عظم من ذنوبک انما امید و قنولک عظیم است تبه عظیم است  
از گناه تو و از روایت اوست رضی الله عنه که گفت میگوید خداوند بسیار از کجیان کند مرا از خلق من  
حق ندی شناسد و برابر تمام بر وی از خلق خود کسی را که نمی شناسد مرا و از کلام اوست فی حق اهل حق  
دوست دارد ملا و دوستی است سلام و دوست داشتن شما ما را عازم باشد بر ساینه تشبیه ما که با خود خوار  
تر و خدا شمار او به دوستی در استی که دوستی با یافته نمیشود مگر بوجع این روایات از رساله شیخ عبدالحق  
و بطوری جدید و از طرف خود چیزی زیادت نکردیم **باب سوم در ذکر اصحاب و کشف کجی است**  
بنا که امت بجز آنکه مغیر علی علیه و سلم با گروهی بوده اند از اصحاب که اندر مسیحه می طلبیم بوده و  
عبادت را دوست کلی از دنیا داشته اند و از کسب اعراض کرده و خدای عزوجل از برای ایشان با پیغمبر  
علیه و سلم خطاب کرده که **و لا تظروا المؤمنین انهم یفهمون بالغانه و العشیقیر یرون وجهه و لا یرون**  
و نهضت اهل ایشان مطلق است و مغیر علی علیه و سلم را اندر فضائل ایشان اخبار بسیار است که بار سینه

طریق از ذکر ایشان در عهد سه کتاب گفته ایم که ابن عباس رضی الله عنه روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقط  
 رسول الله علیه السلام علی اصحاب الصفة فی رأی فقمتم وجههم و طیب قلوبهم فقال منهم الشیر و یا اصحاب الصفة  
 من تعقی من امتی علی الصفة الذی انتم علیها میار با فیها فانه یفعل فی الحقیقة ترجمان خبر است که چون پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم بر ایشان بگذشت و در ایشان از ابید ایستاد و بخوری دل ایشان از فقر و محاببت بندگفت  
 ایشان را با و شمارا و انانکه پس شما باید بعضی شما و اندر فقر خود را رضی باشند ایشان نیز و قیقلن من ان  
 در هیئت یکی از ایشان مناوی حضرت جبار و دیگر زید محمد مختار بلال بن رباح رضی الله عنه و دیگر دست  
 خداوند او و محرم اهل پیغمبر ابو عبد الله سلمان الفارسی رضی الله عنه و دیگر سرنگ بهاجر و انصار و متوجه  
 رضای خداوند جبار ابو عبیده بن عامر بن عبد الله بن ابراهیم رضی الله عنه و دیگر گزیده اصحاب زینت احباب  
 الایقظان عمار بن یاسر رضی الله عنه و دیگر سالک کعب علم و خزینة علم ابو مسعود عبد الله ابن مسعود الهذلی و  
 الله عنه و دیگر شمسک در گاه حرمت و پاکت عیب رفت عتبه بن مسعود برادر عبد الله رضی الله عنه و دیگر سالک  
 طریق عزت و معرفت از عصیان و زلت مرقد ابن الاسود رضی الله عنه و دیگر داعی مقام تقوی و راضی طاب  
 بلوی جناب بن الازت رضی الله عنه و دیگر در درج سعادت و بحر قناعت عتبه بن خویان رضی الله عنه  
 و دیگر برادر فاروق و مدعی از کونین مخلوق زید بن الخطاب رضی الله عنه و دیگر خداوند محاببت اندر طلب  
 بگویند که با پیغمبر صلعم دیگر عزیز تالی از کل خلق حق کن ایة الکریم کنان بن حصین العذری رضی الله عنه و دیگر عام  
 طریق توابع سپرده محبة قاطع سالم مولی عدنیة الیمان رضی الله عنه و دیگر فاصد و رفاه رضا و حال نگاه  
 عباد اندر فنا مهیب بن سنان بلوی رضی الله عنه و دیگر خائف از عقوبت و نار از طریق مخالفت و کاشه  
 من خصم رضی الله عنه و دیگر زین مهاجر بن والانصار و سید نبی عمار مسعود بن سبج القاری رضی الله عنه و  
 اندر زهد مانند عیسی و اندر شوق بر وجه موسی ابو ذر عتبه بن حیاة و العفاری رضی الله عنه و دیگر حافظ  
 نفاس پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در محاببت با خود عبد الله بن عمر رضی الله عنه و دیگر اندر استقامت مقبره و اندر  
 متابعت مستقیم صفوان بن بیضار رضی الله عنه و دیگر صاحب صفت و خالی از تهمت ابوالدرداء و عوفیم  
 بن عامر رضی الله عنه و دیگر متعلق در گاه رجاء و گزیده رسول بادشاه ابویابن عبد الله المنذر رضی الله عنه

دو دیگر کیمیای بحر شرف و مردود توکل بلصحت عبداللہ بن عبدالمطلب رضی اللہ عنہ و اگر چه ایشان زیاد کم کتابی از  
 کرد و شیخ عبدالرحمن بن حسین السمرقانی رضی اللہ عنہ که افعال طریقت کلام مشایخ بوده است تا جمع کرده و مطر بل  
 مقدر امفرد و مناقب فضایل و اسامی و کنای ایشان بیان آورده است اما مسطور بن النکاشه بن عباده و  
 از جمله ایشان گفته و من به بل آورده است ندام که ابتدای افکام المومنین باشد رضی اللہ عنہما و ی کرده  
 اما ابو یوسف و ولویان و معاذ بن الحارث و سائب بن خلاد و ثابت بن رزید و ابو عیسیٰ غوثی بن سعد  
 و سالم بن عمیر بن ثابت و ابو الیسر کعب بن عمر رضی اللہ عنہم و دوشنب بن سیاف و عبداللہ بن ائیس و مجاہد بن  
 و الا سلمی از جمله اندر یک حدیث بودند و بحقیقت قرن چهارم خیر قرون بود و اندر هر در که بود اندر هر وقتی بهترین  
 و فاضلترین همه خلق بودند از سیر اگر خدا تعالی و ایشان را صحبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از انانی داشته بود و  
 اسرار ایشان از جمله عیوب نگار داشته چنانکه پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت خیر القرون قرنی ثم الذین یومنون بالحدیث و حدیثا  
 گفت و التایقون الا اولی ان من است اهل الجورین و الاخصار و الذین یست  
 اتبعوا هم یاحسب و کزواج اولیس قرنی و کشف الحجاب است کتاب مشتم  
 دین و ملت اولیس قرنی رضی اللہ عنہم از کبار مشایخ اهل تقوا و اندر عبد رسول صلی اللہ علیہ وسلم بود  
 اما منسوخ گشت از دیدار پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بر وجهی که غلبه حال و دیگر حق و الله و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم است  
 از قرآن اولیس نام در اقباست بچند مقدار که سفند ان رسیده و منفر شفاعت خواهد بود و اندر است من و روی  
 بعمر و علی کرد و منی اللہ عنہما و کشف شاما و زبید مردیست است و میان با او و شعرانی است و پیغمبری است  
 او مقدار درم سفید است از پیوسته است و هر کف دستش بچنان بود و بعد گو سفندان رسیده و منفر شفاعت  
 باشد اندر است من چون بیعیه ش سلامت از من بدور ساندند گو سیدت است مرا و عاکن چون عمر رضی اللہ عنہ  
 وفات پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بکله آمد و علی رضی اللہ عنہ با وی بود و اندر میان خطبه گفت یا اهل نجد قوموا الی غیره  
 خامسند گفت از قرن کسی هست اندر میلان شما گفتند علی قومی باشد فرستادند عمر رضی اللہ عنہ  
 خبر از او پس هر سپید گفتند و یوانه هست او پس نام که اندر نایا دانهاستاید با کسی صحبت کند و آنچه مویان  
 خورد و آنچه خورد و غم و شادی ندارد چون مردمان بخندند او بگریه چون بگریند او خندید و گفت غیر از آنچه

این حدیث  
 صحیح است



پیشتر تا شنبی بخوابید که استخوان پتیر را علی و سلم از خود او کرد و دیگر دو بعضی را از بعضی اختیار میکرد  
 از هیبت آن از خواب بیدار شد و از یکی از اصحابی که پیشترش رسیده او گفت تو اندر علم پیغمبر و خصلت  
 وی بدیدی بزرگتری چنانکه اندران معترف شوی و صحیح را از سقیم جدا کنی و دیگر باره پیغمبر صلی الله علیه و سلم را  
 بخواب دید که او را گفت یا اباصیفه ترسید که در این سنت من گم نهی از قصد غفلت کنی و خوابت بسیار کنی بود  
 از مشایخ چون بر سیم نیمی و فضل عیاض و داود طائی و بشر حافی و غیر ایشان و اندر میان علما مشهور است  
 که در زمان ابو جعفر المنصور تدبیر کردند که ابوصیفه و صفیاء ثوری و مسعودی که نام و شرح یکی را از ایشان قاضی گردانند  
 کس فرستاد تا جلد را حاضر گردانید نام گفت در هر یکی از شما لغز استی چیزی بگویم گفته صواب آید گفت و بگفتی  
 این قضایا از خود دفع کنم چنانچه قصصان مشهور است و مسعودی را دیوان سازد و سفیان از راه بگریزد و شرح  
 قاضی شود پس سفیان در راه بگریخت و مسعودی را دیوان ساخت و شرح قاضی شد و ابوصیفه بگفتی بجات یافتند  
 حکایت دزدان قزلباش و محبت و سلامت را و این نشان کمال حال وی است برود معنی یکی حدیثی در استسنان  
 هر یکی و دیگر سپردن راه محبت و سلامت و تعلق بر آن خود در کردن و بجاه ایشان مغرور ناکشتن و آن جمله است  
 که گفت ابوصیفه ایها الامیر من مردی ام نه از عرب بلکه از موالی ایشان و سادات عرب حکم من ماضی با من شده ابوصیفه  
 گفت این کار را نسبت تعلق نیست این کار را علم باید و تو مقدم علم از زمانه گفت نشایم این کار را و اندرین قول که  
 گفته نشایم این کار را اگر راست گویم خود نشایم و اگر دروغ گویم دروغ نماند من عرضم از مسلمانان را نشاید بود  
 و او را که دروغ گوئی را خلیفه خود کنی و نیز صاحب کشف المحجوب میگوید که امر و زجمله علماء و علمای حنبلیت را منکر  
 از آنچه با هوای مردم در این طریق حق رسیده خاصه غایب امر را قبل خود ساخته اند و سرای طالمان را بپوشید  
 خود گردانیده و بظلم جبارانه با قلوب مستحقین و اموالی برادر کرده اند و هر چه بخلاف هوا ایشان بود برانکر  
 شوند فتور و با لیس من عدم الانصاف تشیح علی بن عثمان الخلالی صاحب کتابی که گفت لبشام بر روض  
 بلال مؤذن رسول خدا خفته بودم و در خواب جنون را بگردیدم که پیغمبر از باب منی شیب در آمد و سر بر او گذار  
 گرفت چنانکه اطفال را گریزند شفق من پیش روی دویدم و بر پشت پایش پوسیدم و لذت و عجب بودم  
 که این پیر کسیت پیغامبر علیه السلام بکلمه عجز بر باطن و اندیشه من مطلع شد فرمود این نام تست و اهل و عیال

... و او طایفه را در علم حاصل کرد و متفکری عالم شد نزد امامان و ...  
 ... که در علم و کتب و کتب با عمل فان العلم با عمل کا کتب با تدریس بر تواریخ است علم به عمل از کتب ...  
 ... که از آنجا که این شیخ بود و کما از آنجا که نباشد هر دو مراتب الامر است بسلسله نسب و می یازد شیخ ...  
 ... که در علم و کتب و کتب با عمل فان العلم با عمل کا کتب با تدریس بر تواریخ است علم به عمل از کتب ...  
 ... استوده باشد و سیر ملت ما مقبول که تواند گفت ریاضات و مجاهدات او و خلوت و مشایخات او را نهایت نمود  
 و در اصول طریقت و فروع شریعت در حد رفیع و نظری فایده داشت و بسیار می پرستیدند و او را دیده بود  
 چون انس بن مالک و جابر بن عبد الله و عبد الله بن اوفی و واثق بن العاص و عیبه بن جری و رضی الله عنه  
 با امام جعفر صادق رضی الله عنه صحبت داشت چنانچه خود گفته است که لا استخوان لک لکن عظام یخون  
 پیروی دو سال در خدمت امام هلاک میشد نعمان نگاه که بزرگوارت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود  
 گفت و از مردی که آن سرور خوب علیک السلام شنیده و یقین می چنان بود که مقدار نمانی گل و با ناز  
 بر یار او رسید بر وجه رفت می شنید کی گفت ای امام مقدار من چنان است طبر حابر حضرت پیغمبر  
 اهدت که می آن فتوی است و این فتوی چنانچه رسول علیه السلام فرمود که نهان بلبل العاجیت نداده که در خیر  
 کند و زیاده از یکسال زمانه فوت بیدار و نقلت که نهان الو اضعیفه چون ترا نوشتند و از بسیاری که در سینه  
 بودی تعلیمت که او و طایفه گفت بهت سال پیش ابو خنیفه بودم و در نیت او را نگاه داشتیم در خلا و ملا  
 سر بر نهان نشست و از برای استراحت پای دراز نگذاشتند و گفت ای ابامومین در حال خلوت گریه می دراز  
 کنی چه باشد گفت با غذائی نادر نگاه داشتن او در آن است ایست امام که گوید و می از برای نیت می بود  
 و در شب قبیل ابو بکر صدیق را می می گویند و هم می گویند در کس نمازین می در که فرموده شده بود و در ...  
 ... و نهان و زمانه ابو جعفر عبد الله و ائمتی و قیات یافت و در بغداد آمد فون گشت بحمد الله علیهم  
 ... از امام شافعی در کشف الحجب است که امام عظیم این علم نبی ابو عبد الله محمد بن ادریس الشافعی رحمه الله  
 ... و در آن وقت بود که در آن علم امام جعفر و عیبه بن جری و عیبه بن جری و عیبه بن جری و عیبه بن جری  
 ... که در آن علم امام جعفر و عیبه بن جری و عیبه بن جری و عیبه بن جری و عیبه بن جری و عیبه بن جری









او زندی از آن زمان عجزی و چون وفات کرد و جبارزه او بر داشتند مرغان می آمدند و خود را بر جبارزه او میزدند  
 تا در نزد خود و دیگر و ترسای مسلمان شدند و زمار را میبردند و نعره میزدند و لا اله الا الله محمد رسول الله میگفتند  
 و محمد بن عمر میگوید گفت احمد را در خواب دیدم بعد از وفات که می انگیسد گفتم این چه رقتی است گفت فرمود  
 السلام گفتم خدا تعالی با تو چه کرد گفت پیام زید و تاج بر سر من نهاد و نعلین در پای من کرد و گفت یا احمد این  
 از برای آنست که قرآن را مخلوق نگویند پس فرمود مرا که بخوان بدان و غایب کی تجرید است از سفیان  
 ثوری من بخوانم که یاب کل شیء بقدرتک علی کل شیء اغفر لی کل شیء و لا تسکنی فقال تعالی و لقد تر  
 یا احمد نذره الحیة او غلبه فغلبها حزنه علیه و در مرآت الاسرار است در شرح التاریخ مینویسد که امام  
 احمد بن حنبل بن بلال بن اسد شیبانی در سنه ثلث و مائة متولد شده بود و در سنه ثلث و مائتین در  
 حسین بن الفضل جعفر بن مصعب علیه وفات یافت رحمه الله علیه و در چهار سپهر ذکر حسین بعد از حضرت  
 شاه یعنی علی مرتضی بالا گذشت اما چون که ایشان اول پیر طریقت اند که باز ذکر ایشان در نخل و امیر و شمر  
 اول پیر امام حسن و کشف الحجب است آن جگر بند مصطفی در میان دل مرتضی و قره العین پیر  
 ابو محمد حسن بن علی رضی الله عنده ویر اندین طریقت نظری تمام بود و اندر وقایق عبارات خلقی و عارفانه  
 که گفت اندر حالت و حیث علیکم بحفظ الاسرار فان الله مطلع علی الغیاب یعنی بر تو باد بحفظ اسرار که گفته  
 و استده ضمیر است و حقیقت این آن بود که بنده مخاطب است بحفظ اسرار همچنانکه بحفظ اظهار پس حفظ اسرار  
 در التفات باغیاب باید و حفظ اظهار را مخالفت جبار است آید و اندر حکایت یا فتم که اعرابی در آمد از یاب و روی  
 بر روی خود نشسته بود و اندر کوفه ویراد شام داد و روی بر خاست و گفت یا اعرابی مگر گرسنه باشی  
 شده یا ترا همی رسید است دوی همچنان دشنام میداد تو چنین و ما در و پدر تو چنین حسن بن علی علیه  
 غلام را فرمود تا یک بیره سیم آورد و بدو داد و گفت یا اعرابی معذرت دار که اندر خات بجز این نبود و الا از تو  
 در بیخ نداشتی چون اعرابی این سخن شنید گفت اشهد انک ابن رسول الله صلی الله علیه و سلم من گواهی میدهم  
 که تو پسر پیغمبری و من اینجا تاجر به علم آورده ام و این صفت محققان مشایخ با سکر کرده و دم خلق نیز ایشان  
 بر او بود و بجا گفتن متغیر نشوند و دم پیر امام حسین آن شهید تیغ محبت و فغان است شکر ما قاصد

المصنف و صاحب الحقیق و شمع صحیح آل محمد و از جمله اهل بیت بود و سید ما زفر و ابو عبد الله حسین علی  
 کرم الله وجهه از محققان اولیا بود صاحب اقتباس الانوار و توفیق است که شخصی نبی متشس سوال کرد که بگو  
 چیست فرمود که نهایت بنده است که از اختیار خود بر غیر یعنی در ذات احدیت چنان غرق گردد که خود را در میدان  
 نداند و از سبع سال نیز نقل کرده است که روزی امیر المومنین حسین رضی الله عنده با جمعی از بهمانان میرخوان  
 ششم بود خادمش با کلاهش آمد که مجلسی در آنجا است همیشه پایش با شمشیر بساط بلغم بر سر  
 میاورد شاهزاده افتاد و شکست و آتش بر خساره شریف فروردینت امیر حسین علیه السلام از روی تلبیس  
 تا از روی تعذیب در دو گزیت بزبان خادم جاری گشت **الْحَاكِمُ بْنُ الْحَكِيمِ** امیر زاده فرمودم  
 فرمودم و باز خادم گفت **وَالْعَاقِبِينَ حَسَنَ النَّاسِ** امام حسین گفت که عفو کردم و باز خادم گفت  
**وَاللَّهِ لِحَسَنِ بْنِ** امیر زاده گفت که از مال خود ترا زدادم سووم پیر کیل خواج پیر کیل  
 زیاد قدس سره از کمالان روزگار و مرشد زمانه خود بود و مرید پاک اعتقاد و خلیفه علی مرتضی کرم الله وجهه  
 است کمالات و خوارق عادات او بسیار است در سلسله و اکثر شاه بازان خاصستند بجهت خواج  
 حسن بصری بدانگمال تو لا بدوی نموده کشید بکن الدین علاء الدوله سمنانی در جبل مجلس میفرمایند که روزی  
 امیر المومنین علی کرم الله وجهه بر اشتر نشست و کیل زیاد را در دین خود ساخت و علی رضی الله عنه را رسم  
 بودی که چون علوم و اسرار در باطن او موج زدوی کیل بر پیش خود نشانیدی و اسرار گفتی و بعضی  
 اوقات خواج کیل زیاد سوال کردی **قال کیل بن زیاد لعلی بن ابي طالب کرم الله وجهه** گفت کیل زیاد مر علی  
**اما الحقیقه حقیقت چیست فقال بالک الحقیقه** فرمود علی مرتضی ترا با حقیقت چه کار است **فقال او کنت**  
**مما حسب سیرک** گفت کیل بگر من صاحب سرتو نیستم **فقال بنی فرمود هستی** و لکن **شیخ علیک یا یطعمونی**  
 و لیکن چون دیک سستی بخوش می آید بر تو میریزد **فقال و مثلک لا یثیب سا یلا پس** گفت کیل که مانند تو سیر  
 را محروم نگذارد بعد از آن اسرار حقایق و توحید به انواع طریق فرمود **فقال الحقیقه کشف سموات الجلال من**  
 غیر اشارت پس فرمود که حقیقت کشف و اظهار کردن جلالت و بزرگی رزوا الجلال است از غیر اشارت  
 که اشارت دوشی میطلبد و غیرت میجوهران **فی نفس الامر باطلت** **فقال زید بنی سیکان** پس گفت که زیاد

بکن برای من در آن ظاهر حقیقت بیان افعال خود که معلوم پس فرمود علی کرم الله وجهه که محو  
 و تاجیر کردن امر موسوم و غلات واقع را که وجود عالم انسانی سوامی حق باشد و بیدار بودن و دانستن این معلوم  
 و محقق را که وجود حق باشد فقال زین فیه بیان پس گفت کیل زیاد کن برای من در آن جواب حقیقت بیان را  
 فقال بنک المیزر عند علی السیر پس علی فرمود تنگ کردن و پرده دریدن از سر و امر خردی نزدیک غلبه سیر فقال  
 زین بیانا پس گفت کیل زیاد کن فقال جیب الاعدیه بصیفة التوحید پس فرمود علی مرتضی جذب کردن گفت  
 احدیت بصفت توحید فقال زین بیانا پس گفت کیل زیاد کن برای من فقال نور شرف من صبح الازل  
 فیکون علی بیان التوحید انما پس فرمود علی مرتضی نور است که میدرخشد از صبح ازل پس ظاهر میشود بر  
 بیان صورتها توحید آثار آن نور فقال زین بیانا پس گفت کیل زیاد کن برای من فقال لطیف التبرج فقط  
 طلوع الصبح پس فرمود علی مرتضی سز و یک و یکش چراغ را پس تحقیق طلوع کرد و ظاهر گشت صبح و احتیاج  
 بر شناسایی چراغ مانند حقیقت و ظهور خود محتاج به بیان ندهد اینها سخن بسیار است این ترجمه از مکره الاسرار  
 آوردم و عبارت عربی بر ورق کتابی یافتیم و هم مصنفه آراء الاسرار می آرد چنانچه شیخ عبد الرزاق کاشی  
 قدس سره شرح آن نوشته است و هم در جیل مجلس آرد که روزی امیر المومنین فرمود که یا کسلب پسینه  
 خود اشارت کرد که در اینجا علیها بسیار بنیاد و اندامها اهل آن نمی بینیم که با دو گویم در آن که دانائی وزیر کی  
 می بینم میدانم که این علوم را دام و بنا و جاه خواهد کرد و در آنکه و در دین و ترک جاوی یا بجم دانائی وزیر کی  
 شد و در این علوم فهم تواند کرد و این هر دو در یک کس جمع نیافتیم اما امید میدارم که حق تعالی عالی نکند و  
 زمین را از کسایک و لیسائی ایشان باین علوم مسرطرد و ایشان بقاییت اندک باشند از روی عدو اما  
 زیادت از همه باشند از روی لیسر بعد از آن فرمود و دانشم و خواهی که یزید و جمیع غزوات  
 و همه وقت خدمت علی کرم الله وجهه حاضر بود و بعد از شهادت آنحضرت کرم الله وجهه گوشت حضرت  
 اختیار کرد و تربیتها که از امیر المومنین یافت بود در آن مشغول گشت و مردان صادق الاضلاع و بلا بنیادی  
 نمود تا در زمان سلطنت عبدالملک بن مروان بتاریخ اشقی و ثمانین بدست حجاج بن یوسف شمشیر  
 رحمة الله علیه چهارم پیر **بصری** آن پرورده ولایت نبوت آن کان حقیقت و نور

ان بحر و علم آن کس که علم آن متفق علیه بصاحب است ای صدیقی امام المتقین ابوسعید خواجه حسینی  
 محمد بن علی و کشف المحجوب است امام عسکری و فرید و هر ابو علی الحسن بن ابی حسن بصری رضی الله عنه و گروهی  
 کتبتش ابو محمد بن گروهی ابوسعید ویرا قدری و بر کسیت نزدیک اصل طریقت و لطیف الاشارات  
 بوده است اندر علم معاملات شیخ عبدالحق در سال مذکور منسوب که جامع الاصول آورده که ابوسعید  
 حسن بن ابی الحسن بسیار بصیرت از بنده میسازد است مولی زید بن ثابت دو سال از خلافت عمر رضی  
 الله عنه باقی مانده بود که حسن بدین زاید و بعد از قتل عثمان به بصره قدم آورد و عثمان رضی الله عنه  
 را دیده بود و بعضی گفته اند علی را بدین ملاقات کرده اما در بصره دیدن او علی را نرسیده چون علی بصره  
 قدم آورد حسن وادی قرنی بود متوجه بصره و گویند ظهور و عاشره را دید اما سماع وی حدیث از ایشان  
 بصحت نرسیده و جماع دیگر از اصحاب بظلالی که از تابعین و غیر هم از وی روایت کرده و در کتاب است و بر او  
 همش میبردند وی رضی الله عنه گفت نام این حسن کنید که نیکو روی است و هم وی گوید که در اکثر کتاب  
 منقول است که وی خلیفه علی مرتضی بود و با امام حسن بن علی علیهما السلام و خواجه کمیل زیاد نیز صحبت  
 و بیافغان بسیار و مناقب بی شمار است انتهى مولانا فخر الدین در رساله فخر الحسن تحقیق تمام معیت و خرقه از  
 علی کرم الله وجهه ایشان ثابت کرده اند و کشف المحجوب است از حکایت یافتیم که اعرابی نزدیک آمد و بر آن  
 صبر رسید گفت صبر برد و کونه است یکی مبرند مصیبات و اندر بلیات است و دیگر صبر از چیز نامی که خالص  
 از آن بازگشتن فرموده است و از متابعت آن نهی فرمود اعرابی گفت آنت زاهدی است زاهدی است که  
 تو زاهدی که هرگز زاهدتر از تو ندیده ام و صابر شتره حسنی گفت یا اعرابی اما زهد با بجمه رغبت است و صبر من  
 جزع اعرابی گفت تفسیر این سخن مرا گو که اعتقادم مشوش گشت گفت صبر من بر بلا یا اندر طاعت ناطق است  
 و ترس من از آتش و وزخ و این سخن جزع بود و زهد من در دنیا رغبت است یا آخرت و این سخن رغبت  
 بود و سخاوت آنکه نصیب خود را از دنیا بگیرد و تا صبرش مرحق را بود نه مرا من تن خود را از دوزخ و زهد  
 مرحق را بود نه رسیدن خود را به بهشت و این علامت صحبت اخلاص است و هم از وی روایت می آید  
 که گفت رضی الله عنه ان محبة الاشرار کثیرة سبوا لظن بالاحسان و هم که با بدان این طایفه صحبت کند

بنیکان این طایفه بدگمان شود این قول سخت متنق است اندر خود این زمانه که مجامع منکر اندم غریزان  
حضرت حق در تذکره الاولیاء است که حسن بصری با یوم خوف و فرح حق او را فرود گرفته و مادر وی از موالی الله صلوات  
رضی الله عنهما چون با دست بجاری مشغول شد حسن در گریه آمدی ام سلمه سینه مبارک خود در دهن او نهاد  
و قطره چندیدید که چندین هزار برکات و کرامات که حق تعالی در وی پیدا آورد از آن شیر بود ام سلمه رضی الله عنهما  
پیوسته دعا کردی خداوند این انعمتی خلق گروان تا چنان شد که صدوسی بن را از صحابه بریافت سفتاه  
از آن بدرستی و آراوت او بحسن بن علی بود و در علوم رجوع بد کرد و هم از وی نقلست که چون علی کرم  
الوجه در بصره آمد چهار شتر بر میان بسند و کتفها زانده فرمود تا جمله بزها را شکستند و در آن را منع کردند مجلس  
حسنی مخفی شده در آمد و سوال کرد که تو عافی یا متعلم گفت من هیچ نام هر چه از پیغمبر علیه السلام بمن رسیده است  
انرا بخلق میرسانم هر قتی رضی الله عنه او را منع نکرد و فرمود که این جوان شایسته سخن است پس بیعت نمود  
حسن بن علی است از مبرور و آمد عقبش روان گشت تا به در رسید گفت یا امیر از بهر خدا در اظهارات  
کردن بیلو زجاسی که آنرا باب انطشت گویند او را اظهارت موری و معنوی بیاموخت و برکت و کیمیا  
در بصره خشک سالی بود و دست هزار غلخ برفتند باسقا و منبری نهادند حسن را بر مبر فرستادند تا دعا کند  
حسن گفت اگر میخواهید تا باران آید از بهر بیرون کنید چندان خوف بروی غالب بود که چنان نقل کرده اند  
که چون نشسته بودی گفتی که ما پیش جادو نشسته است هرگز کسی او را خندان ندیدی و روی عظیم داشت  
است که روزی مردی را دید که می ترسید گفت چه میگری گفت مجلس محمد کعب قرظی بودم وی نقل کرد  
که مرد باشد از مومنان که بشومی گناهان چندین سال در دوزخ بیان گفت کاشکی حسن از آنجا گشتی و از آن  
سالش میزدان آرد از آتش و هم از وی نقلست که در وی این خبر میخوانند که از من تخریج من النار یقال له  
آخر کسی که از دوزخ بیرون آید ازین است بعد از هشتاد سال بنا و باشد گفت کاشکی حسن آن مرد بودی  
و هم نقلست که حسن ششی و رفانه می تالید گفتند این ناله تو از چیست با چنین بزرگاری که تو داری گفت از آن  
میگری که بنام نبی علم محمد من کاری رفته باشد یا قدمی بخطا جایی نهاده باشم که آن بر درگاه حق رسیده  
نه بود پس حسن را گفته باشند هر که ترا بر درگاه مافردی همانند مسیح طاعتی ترا قبول نخواهد پسیم کرد



و هم لغو و لغت است که بر با هم موافق چندان گریسته بود که اشکانه تاودان روان شد یکی میگفت شبت بروی حکید گفت  
 ای این آب پاکست این مسکن گفت شبوی که آب چشم حاصل است یکبار بنماز حجازه رفت چون مرده را در فن گرفت  
 و تنگ داشت کردند پس بر آن خاک نشست و چندان بگریست که خاک گل شد پس گفت ای مردمان اول  
 و آخر خداست آخر دنیا گور است و اول آخرت گور است القبر بقرآن من منازیل الاخره چه می نازید با حق  
 که آخرت نیست و چرا نمی ترسید از عالمی که اولش نیست چون اول و آخر شما این است ای اسفل ثقلت کلام  
 اول و آخر با زید با جماعتی که حاضر بودند چندان بگریستند که همه یک رنگ شدند و هم از او لغت است که یک روز  
 کبوترستانی بگذشت با جمعی گفت درین گورستان مردانی اند که سمرقند اینجا بهشت است بهشت فرود نمی آید  
 است ولیکن چندان حسرت با خاک ایشان آهسته است که اگر زره از آن حسرت بر آسمان و زمین عرض  
 کنند همه از هم فرود برود وقتی عمر بن العزیز نام نوشت بدو که در الصیحه کن چنانکه یاد دارم و آنرا امام خود پیغمبر  
 حسن بنوشت که چون خدای باقت بیما از که داری و اگر خدای با تو نیست امید از که داری وقتی ثابت  
 بنانی رحمت اله علیه نام نوشت که می شنوم که بچ خواهری رفتت میخوانم که در صحبت تو باشم خوب نوشت که  
 بگذر تا در سینه خدای زندگانی کنیم از هم بودن عیب یکدیگر حاصل آید و یکدیگر را بد شمردن گیریم وقتی سعید  
 بصیر در نصیحت میگفت بر کار کن یکی قدم بر بساط سلاطین نه اگر همه محض شفقت بود و در مهابت چون پوشیده  
 جلوت نشین اگر همه را ببلود و تو او را کتاب خدای آموزی سوم هرگز گوش خود عاریت دهه فرامیرا اگر  
 در چه مردان مرد داری که از آفت غالی بود و آخر الامر زخم خویش بزند مالک تبار گفت از حسن پرسیدم  
 که عقوبت عالم چه بود گفت مردن اول گفتم مردن دل چیست گفت حب بنی همدان گفت یا مدادی بر خاتم  
 تا نماز عبادت روم بر سر سجده حسن آمدم در سینه بود حسن عامیگر و قومی آیین میگفتند گفتن یاران حسن بنی  
 زمانی مبرک روم تا صبح بر آمد دست بر در ساروم باز شد در فتم حسن استنهاد دیدم متحیر بماندم چون نماز بگذرد روم  
 بار گفتم گفت با کس گوی پر شب آینه پر یاقوتی آینه من با ایشان علم میگویم و دعا میگویم و ایشان آیین میگویند  
 و هم از او لغت است که او در سفر شام عالی روی نمود که دل از جمیع مراد است ماسوا لیه سر گذشت چون بمبره رسید  
 سوگند نمود که دیگر در دنیا نماند و تا عاقبت کارش معلوم نشود پس خود را در انواع مجاهدت و عبادات انداخت

که در آن عهد کسی را بالا آن ریاضات و مجاهدات ممکن نبود و در عزت از همه مردم انقطاع کردی گفت منسج بر این  
 و بهتر از ماست بزرگی گفت از آنکه امروز مجاهدت خلائق را بعلم او حاجت دست و او را کفر حق حاجت نیست هر چه  
 با او حاجت میداند و او در دنیا از همه خارج و وی در سوره یکبار در عطف گفتی و چون در مجلس را بعد از آن دیدی هر که  
 بعضی گفتند که چندین بزرگان و خواجگان حاضرند اگر هر زنی نباشد چه شود گفت نعمت کسان از برای حوصله بیچارگان  
 ساخته باشیم در سینه موران نتوان برخت و چون در سخن گرم شدی موی برالبعه کردی و گفتی اینها من جز آن  
 قلبیک یا سیده این گرمی از گرمی دل تست کسی سوال کرد که بدین این موی که در عطف تو حاضر میشوند شاه پیشوا  
 گفت ما کثرت شاد نشوم اما اگر در پیش اهل دل حاضر شو و شاد شوم سوال کردند که مسلمانی چیست و مسلمانان  
 کبست گفت مسلمانی در کتابهاست و مسلمانان در زیر خاک اند سوال کردند که اصل دین چیست گفت در عطف  
 آن چیست که درع راتباه کند گفت طمع باوی سوال کردند که طیبی چهار معالجه دیگران چون کند گفت اول علاج  
 خود کند بعد علاج دیگران و گفت شما سخن من میشنوید علم من شمارا سود و آرد و بی عملی من شمارا زیان ندارد  
 سوال کردند و لهای ما خفته است سخن تو در و اثر نمیکند حکیم گفت کاسکی خفته بودی که خفته براید از آن که  
 اما دلهای مرده است که چندی جنبانم زنده نمیشود کسالا و نورق و ادات خواججه حسن از آن قبیل نیست که در  
 ختم غنچه او پیشوائی چندین اولیا و اصقیا بود رحمه الله علیه و سلسله بهیبت و ارشاد او تا قیامت باقی است چون  
 وفاتش نزدیک رسید بخندید و هرگز کسی از ایشان ندیده بود و میگفت کدام گناه دارم و جان بداد و بر سر  
 او را بخواب دید گفت در حال حیات هرگز نخندیدی در وقت نزاع آن چه حال بود گفت آوازی شنیدم که مالک  
 الموت سخت بگیرد که بنورش یک گناه مانده است و از آن شادی خنده آمد گفتم کدام گناه و جان بدادم پرسید  
 در آن شب که تو فات کرد بخواب دید که در پای آسمان کشاده اند میگفتند که حسن بصری بخدا رسید و خدای  
 از وی شنود شد صاحب مرآة الاسرار از منتخب التاریخ میگوید که در زمان هشام بن عبدالملک بن مروان  
 تاریخ نزهه رجب سده هجری در شهر مدینه سعید حسن بصری در بصره وفات یافت مدت حیاتش هشتاد و سه سال  
 بود و در وقت شریف وی باز بصره رسیده و واقع شده و غلیظ شیخ داشت عبدالواحد بن زید و خواججه حیدر شیخ  
 ابن غلام و شیخ محمد و اسع سوانی اینها را بعد از زید در خلفاوی میسازند و لیکن تحقیق آنست که زید هر چه

کمال برسد تا علی ارشاد میشود در اعتبار این اجماع چهار کس سر خلقه ارباب تصوف اند هر یک ازین چهار امام  
 انساب نسبت حاصل نموده اند یکی حسن بصری با علی مرتضی در میان ائمه با امام محمد باقر سوم با زید  
 با امام جعفر صادق چهارم حضرت علی با امام علی رضای الرضوی ذکر **رابعه بصری** در تذکره الاولیاء است  
 که وقتی رابعه کج می رفت در میان بادی که برادر بزرگوارش استقبال او کرده بود رابعه گفت مراد بیت باید بیت یا  
 بکنم مرا استقبال من قریب الی شبر قریب الی ذراع یا بکنم یا بکنم مرا استقبال کعبه نیست بجال کعبه چه شادی غایب  
 و هم از وقت که حسن رابعه را گفت رغبت شو بر کنی گفت عقد نکاح بر وجودی وارد بود اینجا وجود نکاح است  
 که من از آن خبر ندارم از آن رویم در حکم خطبه از یاد کردی گفت ای رابعه این در جبهه یافتی گفت بد آنکه یافته ام اگر کم کردی  
 و روی حسن گفت ای رابعه چون دانی گفت یا حسن چون تو دانی یا چون دانیم وقتی چهار درم کبسی داد که کلیم  
 بجز آن مردی که کلیم سیاه یا سفید گفت درم بازده باز گرفت و در دجله انداخت و گفت هنوز کلیم منم  
 تفرقه پیدا نمائست که جمعی یا سخنان پیش او رفتند که همه فضایل و کرامت بر سر مردان تبار کرده اند بر گز  
 بفری بر هیچ زن نیامده تو این لاف از کجا میری رابعه گفت اینهمه که گفتم است لاف منی و جوهر پرستی آنرا  
 در کمال است از گریبان هیچ زن بر نیامده است و هیچ زن هرگز محنت نبوده است و محنتی در مردان پیدا نم  
 است که او مشایخ بصره پیش رابعه آمد و مدت دنیا کرد و رابعه گفت تو عظیم دنیا را دوست داری و اگر دنیا  
 ذکرش نکردی که شکسته کالا خریدار بودی اگر تو از دنیا فارغ بودی بنیک بدان روی یاد نکردی اما از آن یاد کنی  
 که من آن شب شش انگشت کرده پر که چیزی دوست دارد ذکرش بسیار کند و سوز و نفاس که حسن بصری با  
 دنیا و شقیق بنو در پیش رابعه بود در صدق سخن میرفت حسن گفت کیس لبها و قی فی دعواه من  
 کیس علی ضرب مولا صادق نیست در دعوی خود هر که سب کند زخم خداوند خود را بجهت آنست ازین سخن بودی  
 منی می آید شقیق گفت صادق نیست در دعوی خود هر که سب کند زخم خداوند خویش رابعه گفت ازین  
 باید مالک گفت صادق نیست در دعوی خود هر که لذت نیابد از زخم دوست خویش رابعه گفت با زین باید  
 ایشان گفته اکنون تو بگویی رابعه گفت کیس لبها و قی فی دعواه من کیس آنم الضرب فی مشکافه  
 مولا صادق نیست در دعوی خود هر که فراموش کند زخم در مشا هره مطلوب خویش و ازین سخن بودی

که زمان معصوم بود و مشایخ و علماء هم در آن زمان یافتند اگر کسی در مشایخه خالق بهرین صفت بود چه عجب است  
 را بعد صبر و صبر و صبر و تو حید مثل داشت و معتبر زمان وقت بود و بر اهل روزگار تمنی قانع  
**باب چهارم در ذکر بزرگان خانوادہ نامی مذکورہ - ذکر خواجہ**  
**عبد الواحد بن زید رحمۃ اللہ علیہ** آن رئیس از اولاد ان پیشوای او تواد و اصل من شیخ فضل العقیل  
 حضرت خواجہ عبد الواحد بن زید قدس سرہ وی مزید و خلیفہ بزرگ خواجہ حسن بھری بود و شاکر و امام حسن رنج لیس  
 در سالہ شیخ عبد الحق است شیخ ابو الجناح بن الدین کبری در الباس غرق و اسناد آن از عبد الواحد بن زید  
 است عبد الواحد بن زید در علم باطن انتساب بسید بھری طرود و در خرقہ کبیل بن زیاد و کبیل ابن زیاد از علی  
 بن ابی طالب رضی اللہ عنہ صاحب کرامۃ الاسرار نقل میکند امام عبد اللہ در تاریخ باطنی نوشت است کہ او  
 آمدت چهل سال نماز بجزر البوم و شامیکر و در ہم از سیر الاحیاء نقل میکند کہ وقتی جماعتی در و نشان بخندست  
 او نشسته بودند و گرسنگی بغایت اشکر و چیزی موجود نہ کہ خوردند لاچار خواجہ عبد الواحد بن زید درخواست  
 کردند کہ از اطوای مطلوب است خواب چون باران رانی اختیار دید روی بسوی آسمان کرده مطلوب انوار  
 حضرت عزت درخواست نمودہ فی الحال دنیا را می نذر باریدن گرفت فرمود همان مقدار ازین بستند  
 از طوطی بقر کفایت موجود شود چنان کردند خواجہ ازین حلوا بیخ خورد و امام عبد اللہ باطنی در حدیث علیہ  
 اکثر حکایات غریب از وی در حدیث الوصی نقل میکند از ان جمله بعضی نوشته می آید نقل است کہ سید الانبیاء  
 گفت زانوی مر بیماری مثل رسیده بود و من بغایت آزار میکشیدیم شیخ شیخ الیسنا دم بحبت تاریخ طاعت  
 نماز منبشتم و سر زہر آب خسیدیم ناگاہ دیدم دختری در عایت حسن صورت در میان جمعی دختران  
 نیک بکیز بجانب من نگاه کرده بان دختران خطاب کرد کہ بروید این را چنانکہ سید از نشود پس من می  
 کہ مرید داشتند فرمود کہ با طائر مگس ترانید و بانین شہید انما ہفت تنالی گسترانیدند کہ در و بنا آن  
 قسم ندیدہ بودم و تکبہای سنبیر ان بستر نهادند و مرا بالذات ان خوابانیدند و انواع عطریات و گلہای  
 ہر برین بختند پس ان دختر قریب من آمد و دست خود بر جامی در و بنہا دو بر شفا می کلج جانم شد  
 کہ با لہی از آن ترسیدہ بود و دیدی صد و در وقت الوصی نقل میکند کہ وزی مر دم از اہل قریش نزد الوصی

عقل و خلاقہ  
 زید بن ابی  
 حنیفہ

آمد از تنگی احوال خود شکایت کردند و سر فیسوی آسمان برداشت و گفت الهی ای مسکینم بنام تو که بلند است  
 و بزرگ میکنی بان نامم که را میخواهی و اولیاد خود را در دل می افکنی آن نامم برگزیده را اینکه روزی در آن  
 نمایان را از نزد خود برین وقت پس آوازی سخت از آسمان ظاهر شد و بر او بر آنگاه افتاد و نیار ما و  
 در میان داشتند آن محتاجان و نیار درم را و کمالات و خوارق عادات وی پیشتر از آنست که در قلم نگید و فاش  
 در دست رسیدن بانه در بیت الحرف است که در فاش نیست هفتم منفر کسب آن در سببین بانه و بعد واقع شد حضرت  
**ابراهیم و کریم صبیح عمی حجه علیه و مرید خلیفه خود حسن بن علی کراوی یا خاشاکان** در ریا  
 شیخ عبدالحق است شیخ کبیر فیده و ارباب طریقت و حقیقت نجم الحق و الدین ابو العناب محمد بن محمد بن عبد الله  
 الصوفی زعمه الله علیه در اجازت نامه که بعضی از اصحابش داده گفته است که حبیب عجبی با حسن بصری صحبت  
 داشت و از وی علم طریقت گرفته و حسن بصری محبت با صحابه رضی الله عنهم داشته و از ایشان علم لغت  
 گرفته و این قدر صحبت رسیده و در کشف المحجوبین آیه الاولیا است من محققان میگویم شیخ طریقت  
 و ممکن شریعت حبیب عمی رحمه الله علیه بلند است و باقیست بود و تو بود و در ابتدا دست حسن بصری بود و  
 اول بعد با خوردی و از هر جنبش نسا و کردی خداستعالی ویرا توبه لصوص ارزانی داشت بعد از آن بخدمت  
 حسن آمدن زبان حسن چیزی رفت که نیامدی دل حبیب غارت کرد پس توبه کرد و اورد آورد  
 و غمی از علم و معالمت از حسن بیاموخت و مالهاک جمع کرده بود همه را بر ابراهیم خدایتعالی صرف نمود و با شکر  
 عجبی بود بر عریضت بسیار نگشته بود خدایتعالی ویرا بکرامت بسیار مخصوص گردانید تا بعد از رسیدن  
 که بوقت نماز شام حسن بر در صومعه وی بگذشت و وی اقامت گفته بود و نماز ایستاده حسن در راه  
 دید که حبیب محمد را الهی میگفت اقتدار و تکرور آن شب حسن حق تعالی را بخوار بندید گفت بار خدایا  
 تو صحبت در آن شد ای حسن بقاء من یافته بودی قدرش ندانستی حسن گفت بار خدایا آن چه بود  
 گفت تو اگر در پیش حبیب نماز میکردی من از نور بعضی بودم ایمان تو از راستی الحمد عبارت از شکر  
 از صحبت نیت بازماندی پس تعادلت از زبان راست کردن تا اول راست کردن و از وی  
 چه رسیدند که خدا خدایتعالی در چه چیز است گفت حق قلب تپس فیه عبارات التفات اندر وی که در آن

عقله خدایتعالی  
 شیخ ابوالقاسم



چهار رفاق باشد از آنچه رفاق خلایق و رفاق باشد و رفاقمین و رفاق نقلت و اندر میان این طایفه معروفست  
 که چون حسن بصری از کسان جماع بگریخت در صورتی پنهان شد گفتند یا حبیب حسن کجاست گفت در صورتی  
 در صورتی رفتند حسن بصری در دست هفت بار دست بر زمین نهادند و فرمودند گفتند ای جماع یا شما میکند زاری  
 شماست که دروغ میگویدوی گفت ایست میگویم اگر شما اوران ببینید مرا چه گناه تا سکه نوبت اندر رفتند و  
 نیافتند و باز گشتند پس حسن بصری آمد و گفت یا حبیب و انهم که بگریختند و در این عالمان نه نمودند بگریختی و چون  
 از ستادی من نگاهند اشقی و نشان دادی گفت ای او ستاد نه بگریخت من بود بسبب اینست که من ترا ندیدم  
 اگر من دروغ نگفتمی بر دو گرفتار شدی نقلت که روزی حسن حبیب جلوسید حبیب نیز رسید و گفت یا ما چه  
 ایستادی گفت کشتی در میر رسیدی گفت با دستاوس علم از تو اموضه ام صد در دمان از دل بیرون کن و دنیا را  
 بر دل بیرون کن و با با اذیت شمر و کار ما از خدای جین پس پای آب نهاد و بر فرست حسن بیوشش است چون  
 بیوشش باز آمد گفتند بیوشش گفت او علم از من اموضه است این ساعت مرا بلاست کرده اگر فرود آواز آید که  
 هر اوست این آب بریزد که چنانچه فرزندم چون نامی پس حبیب گفت این نزلت بود یا فتی گفت من دل را سفید میکنم تو  
 کاغذ را سیاه میکنی حسن گفت علم نفع عمری و کم نفعی عالم من دیگر از امتعت داد و دانه و باشد که کسی را  
 همان است که در حبیب با او در حسن بود و چنانست که هیچ حیرت در راه خدا بالا در حیرت علم نیست که فرمان امیر  
 و دل از دست صاحبها چنانچه در کلام مشایخ است که کرامات درجه چهاردهم است از طریقت و اسرار علم درجه  
 ششم است که کرامات از عبادات بسیار خیزد و اسرار از تقلم بسیار و مثال این عالم سلیمان است که آن کار  
 او داشت در علم شدت در فرمان او وحوش و طیور و زبان مرغان مفهومی و کتاک از عالم اسرار است  
 موسی را داد سلیمان با آن عقلت متابع موسی بود نقلت که احمد جیل و شافعی نشست بود نزد حبیب است که گفت  
 از سوال کنیم شافعی گفت نباید کرد ازین قوم که ایشان قومی عجیب است چون حبیب رسید محمد گفت چنانچه  
 در حق کسی که ازین پنج نماز یکی از وی فوت شده است و نمیداند که ام است چه باید کرد گفت این عمل کسی بود  
 که از خدای غافل بود و او را باید کرد و هر پنج نماز را قضا باید فرمود آمد و جواب او تیر شد شافعی گفت که حضرت  
 که ازین قوم سال نباید کرد و پنجم رمضان در سنه یکصد و بیست فوت کرد و ذکر فضیل بن عیاض

کشف خفا و  
 ما خفیان و  
 شیطان







در این تیر و نیم خواند بر حرار روزگار صنایع کتب البکر علی شمس گفتند عجز نمودند و فرمودند که پاره نان خشک دست  
 پیر است گفتند یاد او و چسبیده است ترا گفتند میگویم که این پاره بخورم و نمیدانم که کمال است یا حرار روز اول کار  
 بود از رون او جذبی غالب بود و پیوسته از خلق رسیده بود و سبب با او این بود که روزی شخصی ایات عربی خواند  
 معنی آنست که نام روی بود که در خاک ریخته شد و کلام جسم است که در زمین جیهی نگشت در روی عظیم این معنی بودی  
 فرود آمد و در از روی رفت تیر بد بس امام ابوحنیفه رفت امام او را بر حال ندید گفت ترا چه بوده است و قصه  
 باز گفت که دلم از دنیا سرد شده است و خیر می در من پیدا شده است که راه بدان نمیدانم و در هیچ کتاب معنی آن  
 نمی بینم هیچ فتوی در نمی آید امام گفت از خلق اعراف کن داود طائی روی از جمیع مرادات گردانید و در زمانه متکلف  
 گشت چون مدت گشت باز بموجب فرمود امام در مجلس مجلس حاضر میشد و سخن نمیکفت چون کسی از بیرون  
 بگذشت دید که شو و کار باطن ازین نمیشود پس بخدمت خواجیه بیای می رفت و کاشایش او درین راه از شنید  
 مردان پا در راه نهاد و کتب آب داد و عزت گرفت و امید از خلق منقطع کرد تا مطلوب رسید و پیشوا قوم گشت  
 تا مثل خواجیه روی کرخی از روی عزت گرفت صاحب راه اسرار منسوب بقول دیگر اکثر مشایخ پیر طریقت دادند  
 حسیب عمر بوده است و صاحب کشف الحجب و سخات و تذکره اولیا منسوب که وی مرید حسیب عامی است و ایشان ابوعلیم  
 حسیب بن سلیم عامی از اصحاب سلمان فارسی بود و سلمان با وجود صحبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بحجت  
 علی مرتضی نیز این طریقی اخذ نموده است چون حسیب عامی در دو بزرگ بیکر معاصر بودند از آن جهت  
 اختلاف واقع شده است و لیکن روایت اول صحیح بنیاید از آنکه در طریق قادریه و در شجره مشایخ این سلسله  
 داود طائی را خلیفه حسیب عامی منسوبیند و غالب که از هر دو بزرگ استفاده گرفته باشد هر دو حال مقبول است  
 تفاوت نسبت و بنابر تصریحات پدیدار نشد بود و تمام عمر از همون قوت خود ساخت و از هیچ کس محتاج نشد آن روز  
 که مبلغ مذکور خرج شدند و وفات کرد و بعد از وفات از آسمان نند آمد یا اهل زمین را و او بچشم بر سر حق  
 از روی راضی شد و آخر وقت وصیت کرد در پس دیواری دفن کنند تا کس پیش روی من نگذرد و چون آنکه  
 وفات خواجیه داود طائی در زمانه ابو عبدالله محمد بن عبدالله و انقی که قبش مهدی بود تبارخ بستاند  
 ماه ریح الاول من سنه ۳۱۰ و واقع شد در وقت علیه صاحب کشف الحجب منسوب وی ابوعلیم حسیب بن سلیم



فرید سلطان بود و سکنش بر کناره فرات و طریقش عورت از بصره علی بن ابی طالب روایت کند نشود  
و هم یکی از مشایخ روایت کند که وقتی من بر دگر گزیدم و میرا در نماز یافتیم و کرگ و گوسفندان نوران نگاه میداشت  
زمانی بودم تا از نماز قاریخ شده سلام کردم گفت ای پسر بکار آمدی گفتم زیارت تو گفت خیر که الله گفتم ای  
شیخ اگر با ما میشد موافق میبینیم گفت آن آنچه را می میشت با حق موافق است این گفت و کارش چون اینند سیرت  
داشت و در شیراز آن سنگ کیشاد کی شیر دیگری عمل گفتم ای شیخ این در چه چیزی گفت بمتابعت محمد مصطفی  
محمد مصطفی بود موسی علیه السلام بانکه مراد مخالف بودند سنگ خارای ایشان از آب او بوست سبزه محمد بود و چون من  
محمد را متابع باشم آخر سنگ را شیر و گیسو بند و محمد صلی الله علیه و سلم بهتر از موسی بود گفتم مرا بپندی ده گفت  
لا تجعل قلبك صدوقا حرمی و بطنك عابا حرام یعنی دل را محل از مکن و شکم را موضع حرام و ذکر حضرت  
ببرایم او هم رحمة الله علیه از طبقه اول است کینت او ابو اسحاق است و نسب او ابراهم بن ادیم بن سلیمان  
بن منصور البلیغی رحمة الله علیه در کشف المحجوب است در اول حال او میریغ بود روزی بشکار از لشکر خود جدا شد  
چهار بار آواز شنید که بیدار گرد و پیش از آنکه برگت بیدار کنند از دست سپهناگاه آجوی دید و از پی آجوی  
سپهناخت آجوی بر آمد گفت ایذا جگندت او بیست مرتب گزید از برای این کار فریده اند روی از آجوی  
که مانده بماند سخن از غنا شنید زین شنید و از گوی گریبانش همین آواز آمد و آن کشت اینجا تمام شده و در ملکوت  
بر روی کشاده گشت و واقعه فرود آمد و یقین حاصل شد و جامه واسپ آویده او تر شد و بای نفع کرد و روی از  
راه بیک سونها و شبانی را دید کلاه معرق و جامه زلفیت پرودا و جامه بندی و کلاه کندی او بر تن و سر خود  
پوشید و گوسفندان بر دوششید و جامه ملکوت بنظر آواز آمدند زین سلطنت که روی با برایم نمود و قلعت فتح  
در بر او شنید پیاده در کوه و بیابان می گشت بجان بود و در طریق خود و مرع عفر علیه السلام راهباری از قدام  
مشایخ را دیده بود و بالهام البوشین رضی الله عن اخلاط داشته و علم اندوی بیامی خود و خود را گوی خود بخورد  
و برادر حقان تصوف کلمات بربیع است جنبه گوید رحمة الله علیه مفاتیح العلوم بر اینم کلید علمای این طریقت  
و از وی روایت می آید که گفت ای محمد صلی الله علیه و سلم ما جاهد فی الناس جانبا خداست تعالی را بار خوده از و معلق با بر اینی گذار  
سوی گوید مراد است که چون اندر تو آید کن مجلس بود صحبت اقبال حق با او این از خلق بقا کند از این صحبت خلق

با حدیث چهارمین و محبت حق انعام باشد هم می گوید اندر حکایات ابراهیم او هم است رحمت اله علیه که چون بیاید  
 برسدیم پیر باید در گفتار هم میدان که این چه جایست که تو بی زاده و راحله میروی گفت من دانستم که این چه جایست  
 چهار و نیک سیم با من بود که در کوفه زینبیلی فروخت بودم از آنز جیب پر آوردم و بنید اتمم و شتر دارم که بر سبلی  
 چهار صد رحمت نماز بگذارم و چهار سال در بادیه بمانم خدا تعالی بوقت بی تکلف تو زنی میرساند و اندر آن  
 وقت خضر علیه السلام با من ملاقات کرد و مرا نام بزرگ خدا تعالی بر ما موخت نگاه کرد کم کیار ه از غیر فلان شمر  
 و تذکره الاولیاء نقلست که یکت و ز پیش امام عظیم ابو حنیفه آمد اصحاب او چشم حقارت در ابراهیم نگریسته ابو حنیفه  
 گفت سپیدان ابراهیم اصحاب گفتند و این سیادت بچه یافت گفت بدانکه و ابراهیم خدمت خداوند مشغول دست و پا بکار  
 دیگر هم مشغول می شوم و نیز از آن نقلست گفتند در ابتداء حال بر تخت خفته بود نیم شب سقفت بکنید او از او که  
 گفت آشنا است شمری که در ابراهیم می طلبم گفت شتر بر ابراهیم چگونه بود گفت ای غافل تو خدایا بر تخت زینبیلی  
 و در زنی دیگر بار ماعده دادند تا گاه مردی در آمد و بچکس از بره نبود که گوید تو کیستی بچنان می آید تا پیش تخت ابراهیم  
 گفت چه میجویی گفت درین ریاضی آیم ابراهیم گفت این باطن نیست این سری من است گفت پیش از تو این سری  
 از ابراهیم گفت از این پرده رفت و پیش از وی ابراهیم گفت از آن پدرش گفت پیش از وی ابراهیم گفت  
 از آن فلان کسلی بچنین شمر و پس گفت این در باطن بود که یکی می آید و دیگری می رود و این گفت و ما پدید شد  
 ابراهیم تنها در عقب او شد تا در یافت گفت تو کیستی گفت حفرم آتشی در جان ابراهیم افتاد و در دوش بغیر و در وقت  
 اسپ زینبیلی کنید قصه باقی بالا گذشت الغرض رو بفرمانها و تا بگردد روز رسید بجای است تا بینای از آن پس  
 جو گذشت ابراهیم گفت اللهم اعظم معلق در بر ابا ایستا و ابراهیم زینبیلی گرفت و کشید ابراهیم خیره بماند پس از آن یافت  
 بنیسا پور رسید و آنجا قاری شهر است سه سال در آن غار ساکن شد پیر سه یکی خانه بودی که دانند که در آن  
 غار چه مجایست کشید و زینبیلی با اسی غار آمدی و پشت پیرم گرد کردی و سحر گاه بنیسا پور بر روی تو فروخت  
 و غار او نیکو کردی و نان خریده یک نیمه بدو پیش دادی و تا بهت دیگر حالش این بودی نقلست که در مینستان  
 مشبیه در آن غار سرمانی سخت بود و او بی شکست بود و غسل کرده تا سحر و نماز بود وقت سحر نیم بود که با کشتی  
 در خاطرش آمد که آتشی با آتشی پوستینی بپختن او در آمد پیش او را گرم کرد و چنانکه در خواب شد و چون بیدار